شیرازه

یک کمدی سیاه

شرق: من و خاله جانم» نوشته موریس پنیچ، نمایش‌نامه‌ای است در ژانر کمدی سیاه که دو شخصیت دارد: کریس و کمب. این نمایش‌نامه در دو پرده روایت می‌شود. نمایش‌نامه با ورود کمب به خانه آغاز می‌شود: «صدای زنگ در تاریکی. موسیقی. چراغ‌ها اتاقی به‌هم‌ریخته را در طبقه بالای خانه‌ای قدیمی و کلنگی روشن می‌کنند. کریس در تختخوابش از جا بلند می‌شود و می‌نشیند و کمب را نگاه می‌کند که با چمدانی رهوار در رفته در دست، نزدیک در ایستاده است. مکثی طولانی می‌شود که حس آن کمب با حالتی معذب به دور و بر نگاه می‌کند. کریس برس مویی را به سختش پرتاب می‌کند... کمب: بلد خُب. چمدانش را زمین می‌گذارد... انتظار هم نداشتم از دیدنم خوشحال بشین. اصولا کی از دیدنم خوشحال نمی‌شه. زورکی لبخندی می‌زند...». موریس پنیچ آن‌طورکه در بیوگرافی کوتاهش آمده است، متولد ۱۹۵۲ در کانادا‌ست. او از شاخته‌شده‌ترین نمایش‌نامه‌نویسان معاصر کانادا در جوان است که بسیاری از آثارش علاوه بر اروپا و آمریکا، در آسیا و استرالیا هم ترجمه شده‌اند و بارها روی صحنه رفته‌اند. از دهه ۸۰ نمایش‌نامه‌نویسی را آغاز کرده و در کنارش بازیگری و کارگردانی را نیز تجربه کرد. او تاکنون دو بار به‌خاطر نمایش‌نامه‌هایش در جایزه فرماندار کل کانادا به‌عنوان برترین نوام‌اتخاب شده و این جایزه را دریافت کرده است. جایزه فرماندار کل کانادا، معتبرترین جایزه سالانه کانادا است که در زمینه آثار ادبی و نمایشی انگلیسی‌زبان برگزار می‌شود. پیش از نمایش‌نامه «من و خاله جانم» از این نویسنده کانادایی نمایش‌نامه دیگری با عنوان «۷۰ طبقه» به فارسی منتشر شده و روی صحنه نیز رفته است. دایره‌المعارف تئاتر کانادا به موریس پنیچ، لقب «مردی برای تمام فصول تئاتر کانادا» داده است. کمدی سیاه برخلاف نمایش‌نامه پُرشخصیت «۷۰ طبقه» با دیالوگ دو شخصیت پیش می‌رود. این نمایش‌نامه بار نخست در سال ۲۰۰۳ در انگلستان منتشر شد و با همین نام نیز روی صحنه رفت. این متن که به‌تازگی با ترجمه پژمان ظهرانیان در نشر نی منتشر شده است، ترجمه‌ای است از نوواست دوم نمایش‌نامه که در سال ۲۰۱۲ یعنی ۱۶ سال بعد از نخستین چاپش شامل درآمد و مبنای ترجمه آن به فارسی نیز بوده است. در بخشی از نمایش‌نامه «من و خاله جانم» آمده است: «به خودش مسلط می‌شود و یک متر نواری درمی‌آورد و در همان حال حک که کریس دارد غذا می‌خورد. او را اندازه می‌گیرد. راستی درمورد خاکستر هم به فکر بکری کردم. فکر کردم با یه‌کم خاک مخلوطشون کنم آمازیلس بکارم. خوشتون میاد؟ (با دیدن نگاه کریس) چه توئه شما؟ پیشنهاد از این هیجان‌انگیزتر؟! سینی را می‌برد. به نظرم به اندازه کافی خوردین. (مکثی می‌شود و همدیگر را زیر نظر می‌گیرند). عمرا توی تابوت جا بشین». نمایش‌نامه «من و خاله‌جانم» روایت مواجهه یک فرد خودمحور است که به‌واسطه خطاها و بی‌احتیاطی‌هایش گرفتار عواقب و تبعات عجیبی شده است. این نمایش‌نامه سراسر گفت‌وگویی تند و تیز و گاه توهین‌آمیز به یک خانه و خانواده‌ای است که با طنزی تلخ روایت می‌شود و بیشتر با تک‌گویی کمب پیش می‌رود خاصه در پرده اول که خاله جز کلماتی مختصر نمی‌گوید و کمب در این مونولوگ طولانی و از خلال بحث‌هایش با خاله، زندگی و کودکی‌اش را مرور می‌کند.

آشتی با متون کهن

«بازخوانی متون» عنوان مجموعه‌ای است از متون مهم ادبیات کلاسیک فارسی که سال‌هاست با ویرایش جعفر مدرس‌صادقی در نشر مرکز منتشر می‌شود. هدف این مجموعه چنان‌که مدرس‌صادقی در مقدمه آن نوشته است «آشتی با ادبیات کهن» است و بیرون‌آوردن متون کلاسیک فارسی از «چارچوب تنگ آکادمی و آموزشگاه». ویرایش این متون با این هدف انجام شده است. مقصود از این ویرایش تغییر سبک این متون نیست بلکه برداشتن موانعی است که باعث می‌شود خواننده عادی و غیرمتخصص خواننده خود نکند سبب این متون بوده و آنها را متوقی دشوار و غیرقابل خواندن تصور کند. مدرس‌صادقی در بخشی از مقدمه این مجموعه به «ادبیات»بودن این متون تاکید می‌کند و می‌نویسد: «بیایم برای اولین بار متون کهن فارسی را که ارزنده‌ترین میراث ادبی سرزمین ماست، چنان‌که هست، ادبیات بخوانیم و ادبیات بیافریم. نه موضوع پژوهش. درجازدن در حد پژوهش یعنی دست‌کم‌رفتن و تحقیرکردن ادبیات. ادبیات را ابدا باید خواند و بعد درباره آن داد سخن داد. مگر رمان و داستان کوتاه را اول نمی‌خوانیم تا بعد دربارهاش بنویسیم و بحث کنیم؟».

کتاب «سفرنامه ناصرخسرو» تازه‌ترین کتابی است که از مجموعه بازخوانی متون در نشر مرکز منتشر شده است. اهل ادبیات نیک می‌دانند که سفرنامه یکی از مهمترین متون نثر کلاسیک فارسی است؛ متنی با نثری محکم، ساده و موجز و ویژگی خواندنی از سفر ناصرخسرو قبادیانی به بیت‌المقدس و مکه و مصر. این سفر چنان‌که مدرس‌صادقی در مقدمه متن ویرایش‌شده سفرنامه می‌نویسد، مدت سال طول کشیده و شرح این سفر هشت‌ساله نخست به صورت نوشته‌هایی پراکنده بود است که ناصرخسرو بعدا آنها را جمع‌وجوع و منظم کرده و به شکل فعلی درآورده است. در بخشی از مقدمه مدرس‌صادقی درباره این کتاب و جنس زبان آن آمده است: «سفرنامه یک اثر کاوش سرراست با زبانی ساده و بی‌تکلف از مشاهدات و شنیده‌های نویسنده‌ای است با چشم و گوش باز که از میان یک ردیف طولانی از واقعیت‌هایی که بر سر راهش بوده است، عبور می‌کند. هیچ نشانه‌ای از تزیین کلام و هیچ تلاشی برای تحمیل هیچ چیز اضافی و غیرضروری و نامربوطی در متن دیده نمی‌شود. به هرآنچه لازم بوده است، بسنده کرده‌اند. از ابراز معلومات خودداری کرده و تزنویسه است که مبادا در سخن راندنه باشد و چیزی ناگفته بماند. مثل این است که هیچ تصور و تصمیمی برای آنچه می‌خواهد بنویسد، نداشته است و به همه‌چیز خودبخود و بدون آنکه هیچ الگویی در برابر خود داشته باشد، رسیده است و درست به همین‌دلیل، رسیده است به یک دستاورد و الگویی که مال خودش است و هیچ نمونه مشابه دیگری ندارد. کتاب با سفر پرشور فراهم کرده است، پاکنویس و تدوینی از یادداشت‌های پراکنده‌ای است که در طول سفر نوشته».

من و خاله جانم
موریس پنیچ
ترجمه پژمان ظهرانیان
نشر نی

سفرنامه ناصرخسرو
ناصرخسرو قبادیانی
ویرایش متن: جعفر مدرس‌صادقی
نشر مرکز

همتای «اولیس»

شرق: مخاطبان فارسی‌زبان خواندن بخشی از آثار شاخص ادبیات آلمانی‌زبان را وامدار علی‌اصغر حداد هستند؛ مترجم شاخصی که تاکنون آثار بسیاری از نویسندگان مطرح ادبیات آلمانی‌زبان را ترجمه کرده و نویسندگان بزرگی را نیز به مخاطبان فارسی‌زبان شناسانده است. در کارنامه ترجمه او آثاری از نویسندگان شاخصی مانند کونتوکراس، توماس مان، بئر هانکه، روبرت والزر، هرمان هسه، آرتور شنیتسلر و کافکا هست تا نویسندگانی مانند توماس برنهارت و آنا رکرس. او با ترجمه اثر شاخص «برلین الکساندرپلاتس» نویسنده‌ای را به مخاطب فارسی‌زبان معرفی کرد که در ایران کمتر شناخته شده بود؛ آلفرد دوبلین. او بعد از این اثر مهم ادبیات آلمانی کتاب دیگری را با عنوان «وقت رفتن» از نویسنده‌ای اتریشی ترجمه کرده است: «برلین الکساندرپلاتس» شاخص‌ترین اثر آلفرد دوبلین، از نویسندگان مهم قرن بیستم ادبیات است که چندی پیش با ترجمه درخوری از علی‌اصغر حداد منتشر شد. با اینکه این نویسنده شاخص شهرتی جهانی دارد، در ایران چندان شناخته‌شده نیست و اینک با ترجمه حداد به مخاطب فارسی‌زبان معرفی شده است. «برلین الکساندرپلاتس» روایت سرگذشت فرانتس بیبرکف، کارگر سابق کارخانه سیمان و حمل‌ونقل در برلین است. آدمی که به خاطر جنایتی به زندان می‌افتد و بعد از خلاصی از زندان به برلین بازمی‌گردد تا به زندگی ساده و شرافتمندانه خود ادامه دهد؛ اما شرایطی به او تحمیل می‌کند که این امکان را از او سلب می‌کند. وضعیتی که او به آن گرفتار آمده. در زمان چنین تصویر شده است: «... مرد خوب ما که تا آخرین لحظه محکم ایستاده است، سرانجام به زمین زده می‌شود و باخت خود را می‌پذیرد. دیگر نمی‌داند چه کند و بیاستست که کارش تمام شده است». رمان دوبلین را از مهم‌ترین رمان‌های کلان‌شهری خوانده‌اند که آرقضا در دهه دوم قرن بیستم نوشته شد؛ دورانی که رمان‌های شاخص دیگری نیز دراین‌باره نوشته شده بود و بعدها به‌عنوان سه رمان بزرگ کلان‌شهر در ادبیات جهان شناخته شدند: «اولیس» جیمز جویس، «منهتن ترانسفر» جان دوس پاسوس و «برلین الکساندرپلاتس» آلفرد دوبلین. شخصیت این رمان آدمی حاشیه‌ای است و تا آن زمان حضور این جنس آدم‌ها در مسند شخصیت اصلی در ادبیات آلمان چندان سابقه نداشت. آدمی متعلق به جامعه کارگری که جنایت‌کار می‌شود. جزئیات رمان آلفرد دوبلین خصیصه دیگری نیز دارد که آن را به لحاظ زبانی شاخص می‌کند. در این رمان او دست‌کم چهار نوع زبان را به کار گرفته است: زبان کتاب مقدس، زبان خیابانی و عامیانه و زبان رایج در آن روزگار است. چنان‌که مترجم فارسی این رمان می‌گوید آلفرد دوبلین با این کتاب به یکی از چهره‌های شاخص ادبیات آلمان بدل می‌شود و تا پیش از انتشار این رمان او چهره‌ای مهجور بود و با «برلین الکساندرپلاتس» بود که به شهرت رسید. او پیش از نوشتن این رمان جایگاه ویژه‌ای در بین نویسندگان اروپایی و آلمانی نداشت و با توماس مان، برتولت برشت و آنا رکرس قابل مقایسه نبود؛ شاید به این دلیل که از موضوعاتی می‌نوشت که رجحانی به اروپا و آلمان نداشت و در حاشیه بود. دوبلین ابتدا قصد داشت رمانش را به شکل پاورقی در یکی از روزنامه‌های برلین چاپ کند، اما آن روزنامه حاضر به انتشارش نشد؛ چون آنها فکر می‌کردند برلین و به طور کلی آلمان در این رمان بسیار بدبینانه به تصویر کشیده شده است و از این هم

برلین الکساندرپلاتس
آلفرد دوبلین
ترجمه علی‌اصغر حداد
نشر لاهیتا

فراتر. معتقد بودند شخصیت‌های رمان آلفرد دوبلین به جامعه آلمان تعلق ندارند. بااین‌همه روزنامه دیگری در فرانکفورت این رمان را به چاپ رساند و ازقضا سوءدهای بسیاری به پا کرد. برخی به این رمان تاختند و برخی دیگر آن را پسندیدند. مخالفان نمی‌توانستند این حرف را روزنامه‌ای را در بحث بگیرند و بخواهند که آنها را با دنیای کثیف پیرامون‌شان مواجه می‌کرد و می‌پرسیدند چرا ما باید رویمان را با چنین تصویری آغاز کنیم؟ پاسخ برلین چیزی نبود جز اینکه این واقعیت زندگی و شهر و جامعه ما است. شهری که آلفرد دوبلین در این رمان تصویر می‌کند. خود به یکی از مهمترین شخصیت‌های رمان بدل می‌شود. برلین دقیق یکی از شخصیت‌های مهم رمان است و اهمیت آن در این نکته است که رمان درزمانی نوشته شده که برلین با سرعت زیادی در حال تصغیر شدن بوده است؛ یعنی حوالی سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۸. درست زمانی که فاشیست‌ها فضای شهر را در دست گرفته‌اند و این تنگی که رفته‌رفته شهر را در بر می‌گیرد. در رمان آلفرد دوبلین به‌خوبی مشهود است. بخش‌هایی از رمان که در کافه می‌گذرد و بحث‌هایی که درباره طبقه کارگر و مقوله سرمایه‌داری می‌شود. این فضا را کاملا تصویر می‌کند با صحنه‌های مربوط به کشتارگاه‌های برلین که به طوری نمادین از عاقبت این شهر و مردمانش خبر می‌دهد. آلفرد دوبلین، نخستین نویسنده آلمانی است که برلین را به‌عنوان کلان‌شهری اروپایی در ادبیات ثبت کرده است. «برلین الکساندرپلاتس» را به همین دلایل اثری واقع‌بینانه خوانده‌اند که شباخت‌ها و نسبت‌هایی بدون و با آثار جیمز جویس دارد. حداد در کنار گوشه‌ایش از ادبیات آلمان بدل می‌شود و تا پیش از انتشار این رمان او چهره‌ای مهجور بود و با «برلین الکساندرپلاتس» بود که به شهرت رسید. او پیش از نوشتن این رمان جایگاه ویژه‌ای در بین نویسندگان اروپایی و آلمانی نداشت و با توماس مان، برتولت برشت و آنا رکرس قابل مقایسه نبود؛ شاید به این دلیل که از موضوعاتی می‌نوشت که رجحانی به اروپا و آلمان نداشت و در حاشیه بود. دوبلین ابتدا قصد داشت رمانش را به شکل پاورقی در یکی از روزنامه‌های برلین چاپ کند، اما آن روزنامه حاضر به انتشارش نشد؛ چون آنها فکر می‌کردند برلین و به طور کلی آلمان در این رمان بسیار بدبینانه به تصویر کشیده شده است و از این هم فراتر. معتقدند که هنگام ترجمه مثلا نباید فاعل جمله را به مفعول تبدیل کنیم و تا جایی که دستور زبان فارسی اجازه می‌دهد جای فاعل و مفعول را نباید تغییر داد؛ اما در جایی از ترجمه‌ها می‌بینیم که جمله‌ای که راوی از زبان قهرمان داستان بیان می‌کند تغییر کرده و بعضی از دوستان ما آن را تبدیل می‌کنند به جمله مستقیم و طوری ترجمه می‌کنند که انگار راوی داستان این جمله را گفته است. این ویژگی مثلا در رمان «دستیار» روبرت والزر هم دیده می‌شود. در آنجا نیز جمله‌های زیادی وجود دارد که راوی از زبان قهرمان داستان حرف می‌زند و نکته‌داشتن این ویژگی کار ترجمه را سخت می‌کند؛ اما اگر این سبک نگارش در ترجمه حفظ نشود، کار نویسنده در ترجمه درنیامده است. اینها دست‌بردن در سبک نویسنده است. درحالی‌که تاجایی‌که مقدور است سبک نویسنده باید در ترجمه حفظ شود، از جمله درمورد همین جملات طولانی. باید توجه کرد که نویسنده جمله ابدای در ذهنش داشته که این جملات را این‌طور نوشته، وگرنه خودش می‌توانسته این جملات را به چند جمله تقسیم کند. اگر در ساختار این جملات تغییری ایجاد کنید قطعی کلی داستان از بین می‌رود.

وقت رفتن
یوزف وینکلر
ترجمه علی‌اصغر حداد
نشر ماهی

وقت رفتن» اولین اثری است که از یوزف وینکلر به زبان فارسی منتشر شده است. شما چگونه با وینکلر و این رمانش آشنا شدید و چرا تصمیم به ترجمه این اثر گرفتید؟

در آغاز باید یکویم خوشحالم از اینکه بما معرفی یوزف وینکلر یازهم نویسنده جدیدی از ادبیات آلمانی‌زبان به فارسی‌زبان‌ها معرفی می‌کنم. پیش از این نویسندگان شاخص دیگری را برای اولین‌بار به فارسی‌زبان‌ها معرفی کرده بودم و از معرفی وینکلر بیش از دیگران خوشحالم چون با خواندن آثارش علاقه زیادی به او پیدا کردم‌ام. آشنایی من با وینکلر به سال ۱۹۹۵ پیش برمی‌گردد. آن موقع مؤسسه فرهنگی اتریش او را به ایران دعوت کرده بود و در سفرش قرار بود متنی را در دانشگاه بخواند؛ متنی که او انتخاب کرده بود، بخشی از همین رمان «وقت رفتن» بود و قرار بود آن بخش را من به فارسی ترجمه کنم. در طول یک هفته‌ای که وینکلر در ایران بود، با او حشر و نشر داشتم و نظراتش درباره ادبیات برایم جالب بود و ضمنا با خواندن بخشی از رمانش توجهم به این اثر او جلب شد. وینکلر «وقت رفتن» را به من هدیه داد و همان موقع اجازه ترجمه‌اش را هم گرفتم و به‌این‌ترتیب این اولین کتابی است که با اجازه نویسنده‌اش به زبان فارسی ترجمه کرده‌ام. بعد از این، کارهای دیگر وینکلر را هم خواندم و سخت به او علاقه‌مند شدم. من همه نویسندگان امروز ادبیات اروپا را نمی‌شناسم اما دست‌کم به اعتبار آنچه همکارانم از ادبیات انگلیسی و فرانسوی به فارسی ترجمه می‌کنند، می‌توان گفت ظاهرا امروز اثر درخشانی در ادبیات اروپا منتشر نمی‌شود یا شاید هم همکاران من به سراغ آثار درخشان نمی‌روند. اما به‌هرحال به نظرم می‌رسد که یوزف وینکلر برجسته‌ترین نویسنده امروز اروپا است و البته بازهم تأکید می‌کنم که این قضاوت من بر اساس آثاری است که از زبان‌های دیگر به فارسی ترجمه می‌شود.

گرایش شما در ترجمه بیشتر به سمت آثار کلاسیک یا نویسندگان نیمه ابتدایی قرن بیستم بوده و کمتر به سراغ نویسندگان امروزی رفته‌اید و از این نظر «وقت رفتن» اثری متفاوت در میان ترجمه‌های شما به‌شمار می‌رود. به نظرتان آیا وینکلر را هم می‌توان در ادامه سنت نویسندگان کلاسیک قرار داد؟

بله، همین‌طور است. به نظرم وینکلر یک رمان‌نویس به معنای واقعی است. همان‌طور که گفتید او را در تداوم نویسندگان پیش از جنگ دوم جهانی یا نویسندگانی مثل گونتر گراس و پتر هاندکه می‌دانم. اگرچه یوزف وینکلر به‌لحاظ زمانی بعد از گونتر گراس و هاندکه قرار می‌گیرد اما به نظرم در تداوم آنها است و کسی است که می‌تواند در صف این نویسندگان قرار بگیرد. فقط با خواندن همین یک رمان «وقت رفتن» می‌توان قدرت او را در داستان‌نویسی مشاهده کرد. او به دردسر بیندازد و برای همین در ابتدای سطور به اشتباه تکرار شاه‌بیت‌ها، به هر حال این ویژگی‌ها ترجمه «وقت رفتن» را دشوار می‌کند. نکته دیگر به شخصیت‌های کوناگون برمی‌گردد که در کتاب تکرار می‌شوند و این هم ممکن است خواننده را به دردسر بیندازد و برای همین در ابتدای کتاب شناسنامه‌ای از شخصیت‌های کتاب ارائه کردم و رابطه خانوادگی افراد را توضیح دادم چون خودم زمان خواندن اثر و همین‌طور هنگام ترجمه‌اش گاهی کیج می‌شدم و نمی‌دانستم که این دم کیست و قبلا در کدام صحنه کتاب حضور داشته است. از این‌رو برای آنکه نقشه‌ـ راهی در اختیار خواننده باشد شناسنامه شخصیت‌ها را به کتاب اضافه کردم.

پس این اساس، یکی از عمده‌ترین چالش‌های ترجمه این کتاب حفظ‌کردن سبک نگارش وینکلر بود که در آن جملات بسیار طولانی وجود دارد و من هم در ترجمه‌ام بیش از هشتاد دردسرشان را به همان ساختار حفظ کردم و البته تک و توک جملاتی هم بود که مجبور بودم آن‌ها را بشکنم چون ساختار زبان فارسی این اجازه را به من نمی‌داد.

جملات طولانی و ترجمه آنها یکی از بحث‌های ترجمه ادبی است و مترجمان مختلفی درباره چگونگی ترجمه این جملات نظر داده‌اند. آیا شما معتقدید که در ترجمه ادبی باید تا جای ممکن جملات باید را به همان شکل به زبان فارسی برگرداند یا برای خواننده‌تر شدن می‌توان این جملات را به جملات کوتاه‌تری تقسیم کرد؟

به نظرم جملات طولانی را باید به همان شکل به فارسی برگردانم و این کار را به درستی ترجمه می‌دانم. حتی از این هم فراتر، معتقدم که هنگام ترجمه مثلا نباید فاعل جمله را به مفعول تبدیل کنیم و تا جایی که دستور زبان فارسی اجازه می‌دهد جای فاعل و مفعول را نباید تغییر داد؛ اما در جایی از ترجمه‌ها می‌بینیم که جمله‌ای که راوی از زبان قهرمان داستان بیان می‌کند تغییر کرده و بعضی از دوستان ما آن را تبدیل می‌کنند به جمله مستقیم و طوری ترجمه می‌کنند که انگار راوی داستان این جمله را گفته است. این ویژگی مثلا در رمان «دستیار» روبرت والزر هم دیده می‌شود. در آنجا نیز جمله‌های زیادی وجود دارد که راوی از زبان قهرمان داستان حرف می‌زند و نکته‌داشتن این ویژگی کار ترجمه را سخت می‌کند؛ اما اگر این سبک نگارش در ترجمه حفظ نشود، کار نویسنده درنیامده است. اینها دست‌بردن در سبک نویسنده است. درحالی‌که تاجایی‌که مقدور است سبک نویسنده باید در ترجمه حفظ شود، از جمله درمورد همین جملات طولانی. باید توجه کرد که نویسنده جمله ابدای در ذهنش داشته که این جملات را این‌طور نوشته، وگرنه خودش می‌توانسته این جملات را به چند جمله تقسیم کند. اگر در ساختار این جملات تغییری ایجاد کنید قطعی کلی داستان از بین می‌رود.

تصاویری که وینکلر در رمانش به دست داده زیبا تصاویر اغلب نامتعارفی است و فضاسازی‌های او یکی دیگر از ویژگی‌های مهم رمانش است. درآوردن این تصویرها و فضاها چقدر دشوار بود؟

یکی از ویژگی‌های مهم کار وینکلر که این نیز کار ترجمه‌اش را سخت می‌کند، نوع دیدی است که در روایت او وجود دارد؛ یعنی تصویرهایی که در کتاب به دست داده شده. تصاویر غریبی‌اند که با آنها آشنایی نداریم. وینکلر نوع دید متفاوتی دارد و از موتیف‌های ناآشنایی استفاده می‌کند. نکته دیگر این است که وینکلر در آثارش صحنه کتاب حضور داشته است. از این‌رو برای آنکه نقشه‌ـ راهی در اختیار خواننده باشد شناسنامه شخصیت‌ها را به کتاب اضافه کردم.

یکی از ویژگی‌های مهم کار وینکلر که این نیز کار ترجمه‌اش را سخت می‌کند، نوع دیدی است که در روایت او وجود دارد؛ یعنی تصویرهایی که در کتاب به دست داده شده. تصاویر غریبی‌اند که با آنها آشنایی نداریم. وینکلر نوع دید متفاوتی دارد و از موتیف‌های ناآشنایی استفاده می‌کند. نکته دیگر این است که وینکلر در آثارش صحنه کتاب حضور داشته است. از این‌رو برای آنکه نقشه‌ـ راهی در اختیار خواننده باشد شناسنامه شخصیت‌ها را به کتاب اضافه کردم.

وینکلر امروز چه جایگاهی در ادبیات آلمانی‌زبان دارد؟

او امروز جزو نویسندگان شاخص ادبیات آلمانی‌زبان است و مورد توجه زیادی است و چندین جایزه برده است. هرچند که جایزه‌ها چندان معیار دقیقی برای ارزش‌گذاری ادبی نیستند اما به هرحال او به فقط در اتریش بلکه به ویژه در خود آلمان خیلی مورد توجه است چون در آلمان‌زبان خیلی جدیت عرضه می‌کند.

وینکلر به جز در اتریش و آلمان در کشورهای دیگر چقدر شناخته‌شده است؟

او امروز در عرصه جهانی نویسنده کاملا شناخته‌شده‌ای است و آثارش به بسیاری از زبان‌های مختلف دنیا ترجمه شده است.

«وقت رفتن» مربوط به چه دوره‌ای از نویسندگی وینکلر است و چه جایگاهی در میان آثار او دارد؟

وینکلر نوشتن را با موضوعی شبیه به همین رمان «وقت رفتن» شروع کرد و تقریبا تمام آثارش را می‌توان روایتی درباره دهه‌های ده در آن به دنیا آمده و بزرگ شده دانست. او به طور کلی علاقه زیادی به آن‌بیابی که در مراسم خاکسپاری اجتماع می‌شود دارد و این علاقه او در آثار گوناگونش دیده می‌شود. او یک‌دوره‌ای از اتریش خارج شد و به ایتالیا رفت و دوباره به اتریش آمد و ایتالیا است. مثلا در یکی از کتاب‌هایش که می‌توان «طبیعت بی‌جان» نامیدش ظاهرا در رم قدم می‌زند و صحنه‌هایی را که می‌بیند تقریبا به شکل مستند روایت می‌کند. وینکلر رمان دیگری دارد با نام «کوستان پرتقال‌های تلخ» که این نیز حوال اقامت طولانی‌مدتش در اتریش است. او برای نوشتن این رمان به قبرستان می‌رفته و به مراسم‌هایی که در آنجا برگزار می‌شده نگاه می‌کرده است. در این کتاب آیین‌های کفن‌ودفن چند صد سال اخیر به تصویر درآمده و صحنه‌های عجیب و غریبی در آن دیده می‌شود.

او دوره‌ای هم به هند و بنارس می‌رود تا مراسم جسدسوزان آنجا را هم ببیند و کتابی هم درباره این مراسم نوشته است. بعد از این دوران، وینکلر دوباره به زادگاهش برمی‌گردد و در اینجا است که «وقت رفتن» را می‌نویسد. یعنی وینکلر با رجوع به دوران دوبه زادگاهش نویسندگی را آغاز می‌کند. بعد آنجا را ترک می‌کند و به ایتالیا و هند می‌رود و بازگشت به زادگاهش دوباره کتابی را می‌نویسد درباره آنجا می‌نویسد. بعد از انتشار «وقت رفتن» منتقدان گفتند که وینکلر دست از سر دهکده زادگاهش برنمی‌دارد و هرجا که می‌رود زادگاهش آن‌قدر برایش اهمیت دارد که دوباره به آن برمی‌گردد.

آیا در میان آثاری که وینکلر منتشر کرده داستان کوتاه هم دیده می‌شود؟

نه. دست‌کم من در این آثارش داستان کوتاه ندیده‌ام اما باید به این نکته اشاره کرد که برای وینکلر رمان‌های متعارفی نیستند و مثلا رمان «کوستان پرتقال‌های تلخ» دیگری در حدود چهارصد صفحه است اما می‌توان به آن به عنوان دویست داستان دوصفحه‌ای نگاه کرد که کنار هم قرار گرفته‌اند. این داستان‌ها که‌هایی از موزاییکی هستند که در کنار هم تصویری کلی به دست می‌دهند. از این‌رو رمان‌های وینکلر دست‌کم با معنایی که ما ایرانی‌ها از رمان داریم منطبق نیستند و به همین ترتیب او داستان کوتاه به مفهومی که ما می‌شناسیم هم ننوشته است.

به نامتعارف بودن رمان‌های وینکلر اشاره کردید. در مقدمه کتاب نوشته‌اید که «وقت رفتن» بیش از هر اثر دیگری از او خط داستانی دارد با این حال این رمان نیز به لحاظ سبکی و انسجام داستانی تفاوت‌های زیادی با رمان‌های متعارف دارد و این اثر او نیز به هیچ‌وجه شخصیت محور نیست. نثر وینکلر در این اثرش ویژگی‌هایی خاص دارد از جمله اینکه جمله بسیار طولانی است و مورد توجه زیادی است و چندین جایزه برده است. هرچند که جایزه‌ها چندان معیار دقیقی برای ارزش‌گذاری ادبی نیستند اما به هرحال او به فقط در اتریش بلکه به ویژه در خود آلمان خیلی مورد توجه است چون در آلمان‌زبان خیلی جدیت عرضه می‌کند.

وینکلر به جز در اتریش و آلمان در کشورهای دیگر چقدر شناخته‌شده است؟

او امروز در عرصه جهانی نویسنده کاملا شناخته‌شده‌ای است و آثارش به بسیاری از زبان‌های مختلف دنیا ترجمه شده است.

«وقت رفتن» مربوط به چه دوره‌ای از نویسندگی وینکلر است و چه جایگاهی در میان آثار او دارد؟

وینکلر نوشتن را با موضوعی شبیه به همین رمان «وقت رفتن» شروع کرد و تقریبا تمام آثارش را می‌توان روایتی درباره دهه‌های ده در آن به دنیا آمده و بزرگ شده دانست. او به طور کلی علاقه زیادی به آن‌بیابی که در مراسم خاکسپاری اجتماع می‌شود دارد و این علاقه او در آثار گوناگونش دیده می‌شود. او یک‌دوره‌ای از اتریش خارج شد و به ایتالیا رفت و دوباره به اتریش آمد و ایتالیا است. مثلا در یکی از کتاب‌هایش که می‌توان «طبیعت بی‌جان» نامیدش ظاهرا در رم قدم می‌زند و صحنه‌هایی را که می‌بیند تقریبا به شکل مستند روایت می‌کند. وینکلر رمان دیگری دارد با نام «کوستان پرتقال‌های تلخ» که این نیز حوال اقامت طولانی‌مدتش در اتریش است. او برای نوشتن این رمان به قبرستان می‌رفته و به مراسم‌هایی که در آنجا برگزار می‌شده نگاه می‌کرده است. در این کتاب آیین‌های کفن‌ودفن چند صد سال اخیر به تصویر درآمده و صحنه‌های عجیب و غریبی در آن دیده می‌شود.

وینکلر امروز چه جایگاهی در ادبیات آلمانی‌زبان دارد؟

او امروز جزو نویسندگان شاخص ادبیات آلمانی‌زبان است و مورد توجه زیادی است و چندین جایزه برده است. هرچند که جایزه‌ها چندان معیار دقیقی برای ارزش‌گذاری ادبی نیستند اما به هرحال او به فقط در اتریش بلکه به ویژه در خود آلمان خیلی مورد توجه است چون در آلمان‌زبان خیلی جدیت عرضه می‌کند.